

نگارش: فاضل محترم آقای کیومرث کی منش

شعر چیست؟ شاعر کیست؟

شعر در لغت از کلمه (شعور) مشتق میشود و نیز اسم دانش و ادب است و بسنخنان موزون و منظوم هم شعر میگویند همچنانکه کلمه (شاعر) که صفت حقیقی است بکسی اطلاق میشود که صاحب شعور و ادراک و هوش و دارای احساس بوده و سراینده باشد و بتواند اندیشه و احساس خود را در لباس معانی بدیع توأم با استدلال قوی و مؤثر که نماینده ادراک و معرفت او بحقیقت امور است ظاهر سازد.

ارسطو میگوید:

«تواناترین شاعران کسی است که حالاتی را که نمایش میدهد در خود احساس

کند.»

و بنابراین باید گفت شعر یکی از صنایع منطقی و برهان حساسیت طبع و روح بزرگ است و شاعر کسی است که آئینه تمام نمای اجتماع بوده و بتواند آمال و امیال و تمنیات و ابتلائات مردم را باشیوه ای مؤثر و طرزی دلنشین بجلوه در آورد و از زبان همه سخن گوید و از آنجائیکه شعر محدود و مربوط به یک فن و امر خاص نبوده و تمام حالات و شئون زندگی انسان را میتواند در قید تأثیر و نفوذ خود در آورد از اینجهت آنرا یک امر ذوقی و وجدانی شناخته اند و در اینصورت عنوان شاعر را بکسی میتوان داد که باقوه تشخیص و تخیل و احساس خود بتواند حالات و قیافه ها و مناظر و اعمال مختلف و متنوع و اثرات و نتایج آنرا بصورت های جالب و زنده و بطور مؤثر بمرحله ظهور رسانیده و موجبات تشخیص و تمیز نیک و بد را در اذهان عمومی فراهم سازد تا آنجا که اندیشه و گفتار او حجت باشد و بصورت شهود و امثال درسخن و اعمال دیگران

ظاهر گشته و تأثیر نماید.

باینسان دیگر در این معنی باید بگوئیم شعر زبان دل و معرفت احساسات شاعر است و کسانی که صاحب ذوق و قریحه شاعری هستند و احساسات لطیف و قوه ادراک و تمیز دارند میتوانند مضامین بکر و معانی بدیع را در قالب کلماتی زیبا و دلنشین در آورده و بهتر از یک نقاش مناظر و حوادث و اعمالی را که واجد اثرات روحی هستند در نظر و مخیله خواننده مجسم و مرسم سازند بصورتیکه اثر آن شعر در خواننده مطابق بسا اثری باشد که در وجود گوینده یعنی شاعر تجلی کرده است.

بدیهی است شعری که دارای این اثر و خاصیت نباشد مفهوم حقیقی شعر را واجد نخواهد بود.

باید قبول کرد که اثر و ارزش شعر خیلی بیشتر از نقاشی است زیرا در نقاشی فقط یک حالت خاص و محدود را میتوان مجسم ساخت و حال آنکه تجسم حالات و جذباتی که در شعر ممکن و متصور است نامحدود بوده و بواسطه معانی مختلفی که در لغات و کلمات و الحان آنها نهفته است میدان جولان روح وسیع تر بوده و در نتیجه مناظر جالب و مؤثر و زنده تری بوسیله تجسم خیالی در نظر خواننده بنمایش در می آید.

اثرات شعر در زندگی اجتماعی بسیار است که از آن جمله ثبت و ضبط زبان و علوم و سنن و آداب زندگی ملت است و بواسطه این خدمات است که نام شاعران جاوید و پاینده میماند و این مقصود بدست نمی آید مگر اینکه شاعر علاوه بر آشنائی بعلوم و فنون و رسوم و آداب و سنن و سایر خصوصیات جامعه صاحب اراده و درسخن قوی بدست بوده و بتواند مطالب مهم و پرتأثیر را در جمله های کوتاه باذهان مردم بسپارد و ارزش سخن او بحدی باشد که اذهان را در درک و ضبط آن رغبت افتد و التفات ضمائر را بسوی خود معطوف دارد و در تأیید این معنی اگر به آثار شعری گذشته بدیده دقت

بنگریم باین نکته برمیخوریم که فقط آثار آندسته از شاعران ارزش و اهمیت یافته که رقت و لطافت معنی و انسجام کلام بحد کامل در آن بکار رفته و باین سبب آثار آنها در قرون متمادی از گزند فراموشی محفوظ مانده و هنوز هم مورد اقبال و توجه صاحبان ذوق و دوستانان سخن میباشد.

اما در موضوع وزن و قالب شعر اگر چه نمیتوان در این مختصر ادای مطلب نمود و بحث در این موضوع محتاج بتوضیح مفصل و فرصت کافی است ولی بطور اختصار در بیان این معنی باید گفت که چون برای هر کاری قاعده‌ای ضروری است بنابراین شعر بمعنی سخن منظوم هم قاعده لازم دارد بدیهی است « وزن » را نباید جزء عناصر اصلی شعر دانست زیرا بسیاری از اشعار منشور وجود دارد که از روح آفریننده نویسندگان آن حکایت میکند و اثرات آن نیز کمتر از اثر عالی‌ترین سخنان منظوم نیست.

چنانکه مطالب گلستان را نمیتوان از مضامین طبیات و بدایع سعدی فروتر دانست.

ولی وقتی بحث از سخن منظوم بمیان آید ذهن و توجه انسان به وزن و قافیه و دیگر مشخصات آن معطوف میگردد و از این رو بکار گرفتن قواعدی که برای نظم موجود است ضروری شناخته میشود.

بنظر من بحور و اوزانی که شعر را بدان ملتزم و منظم میسازند بمشابه ظرفی است که برای نگاهداری اشیاء بکار گرفته میشود و همچنانکه برای ادای هر معنی و مقصودی لغتی وضع و مصطلح گردیده که ما برای بیان مقاصد خود از آن استفاده میکنیم برای تنظیم سخنی هم که معرف و مصور الهامات روحی شاعر است باید از وزن و قالب شعر استفاده شود تا با گامهای موسیقی مطابقت پیدا کند و تأثیری را که از شعر انتظار داریم ظاهر گردد و حالا که سخن از موسیقی بمیان آمد باید بخاطر آوریم هنگامیکه حالات نشاط و سرمستی و تفاخر و یا سوک و تأثرات درونی و امثال آن

بواسطه عوامل مختلف در وجود انسان برانگیخته میشود در همان موقع میل و رغبت به تغزل و تغنی نیز در وجود انسان پدید میآید و بدون اراده آن حالات و تأثرات را در معانی کلمات و جملاتی موزون و مقفی بیان و آشکار میسازیم.

همین حالات و احساس موجب پیدایش اصول و قواعد شعر و نظم گردیده است که امروز خود رشته‌ای از علوم ادب و سخن بشمار میرود - بنابراین شعری که فاقد وزن و قافیه باشد نمیتواند معانی دقیق و حالات حساس را آنطوریکه در وجود شاعر تجلی کرده بطورشایسته مجسم و جلوه‌گرسازد.

بحثی که فوقاً در باب لزوم رعایت قواعد در سخن منظوم بمیان آمد توجه ما را به نظر و عقیده بعضی شاعران نوپرداز معطوف میدارد که بی‌مناسبت نیست چگونگی عقیده و نظر آنها را نیز مورد دقت قرار دهیم. (۱)

این دسته از شاعران که مبدع و مبتکر سبک نوینی بنام «شعر نو» و شعرهای الوان شده‌اند در توضیح مقصود خود میگویند کهنه‌پرستی باعث رخوت و رکود افکار و احساسات و در نتیجه تأخیر و عقب ماندگی در زندگی اجتماعی است و باید با ترك این رویه و همگام با زندگی اقتصادی که با وسایل مکانیکی بسرعت پیش میرود حالات روحی و معنوی را هم تغییر داد و با ایجاد تحولی در ادبیات سیر ترقی را از هر جهت بقصد کمال سوق داد و برای وصول باین مقصود در اولین قدم وزن و قافیه و قواعد عروض را برای شعر لازم و ضروری نمیدانند.

(۱) سرودن يك قطعه و يك اثر منظوم در وزنهای مختلف و قافیه‌های متفاوت تازگی ندارد و بیش از يك قرن میگذرد که این قبیل آثار در ادبیات فارسی راه یافته و بخصوص از اول انقلاب مشروطه باینطرف سبک شعر جدید معمول شده است و این ابتکار مربوط بنوپردازان متأخر و معاصر نیست فرقی که هست آثار جدید شاعران صدر مشروطه ارزش ادبی دارد ولی شعر نو معاصران متأسفانه نه تنها فاقد ارزش ادبی و هنری میباشد بلکه نوعی از هذبیان ادبی محسوب میشود.

لازم است توجه این افراد را باین نکته معطوف نمود که فکر مخالفت با کهنه‌پرستی يك بحث تازه‌ای نیست که آنها خودرا مبتکر این عقیده و رویه بشمار می‌آورند و اذهان پاک و ضمائر روشن جوانان نوری را با افکار خام و نادرست خود مشوش و گمراه می‌سازند.

زیرا این بحث از قرن‌ها پیش مطرح نظر و مورد دقت و توجه صاحب‌نظران بوده و مقصود از نوسرائی این نبوده و نیست که ریشه و اساس شعر را باید دگرگون ساخت بلکه مقصود از نوآوری در سخن اینست که مواد و مصالحی در ساختمان شعر بکار بریم که مظاهر زندگی و تمدن عصر در آن تجلی کند چنانکه نظامی گنجوی در اقبال‌نامه می‌گوید:

که بی شغل چندین نباید نشست

دگر باره طرزی نسو آور بدست

بهر مدتی گردش روزگار

ز طرزی دگر خواهد آموزگار

بدینگونه بر نو خطان سخنانی و مطالعات فرنگی

کند تازه پیرایه های کهن

و در شرح و بسطی که درباره زندگی و حالات و وقایع دوره فرمانروائی اسکندر مقدونی میدهد بخوبی مقاصد خود را در تازه بودن سخن خود آشکار می‌سازد.

دکارت فیلسوف بزرگ قرن ۱۶ نیز در دوران تحصیل برای یافتن حقایق تازه و نو ابتدا بهمه مبادی و اصولی که مولود فکر و تشخیص گذشتگان بود بی‌اعتنائی میکرد ولی ضمن مطالعه متوجه میشود باینکه از گذشته پند باید گرفت و در اثر همین برخورد در شرح تفکرات خود مینویسد:

..... فهم کتب پیشینیان ضرور است و آگاهی بروقایع مهم طبع را بلند

میسازد و چون آدمی را با تمیز بخواند قوهٔ تعقل خود را پرورش میدهد .
و نیز در ارزش شعر میگوید :

« لطافت و حلاوت شعر بهجت انگیز است بلاغت را گرامی داشتم و بشعر عاشق بودم اما این هر دو را در طبع اسان موهبت میدانستم که اکتساب آن میسر نیست چه هر کس از قوه استدلال بهره‌مندتر است و افکار خویش را پخته‌تر میکند مدعای خویش را بهتر در اذهان جای میدهد همچنین کسانی که ابتکار مضامین دلپسند کرده و آنها را لطف و آرایش بیشتر میدهند در شعر مقامی عالی تر دارند . »

و بنابراین باید بپذیریم که نوآوری و ایجاد تحول در سخن و شعر ربطی بشعر منظوم و حذف اوزان و بحور و قطع نظر از اصول و قواعدی که برای آن تدوین شده است ندارد بلکه ضروری است دقت و توجه شاعران نوپرداز را باین نکته معطوف نمود که ایجاد تحول در شعر لازم و ضروری است ولی حصول این مقصود را میتوان با برگزیدن مضامین تازه و بکر از طریق توجه بمطالب متنوعی که بواسطه پیدایش تحول در زندگی اجتماعی پدیدار شده است میسر ساخت نه آنکه از قواعد شعری یعنی عروض و قافیه آن چشم پوشید و همان مضامین کهنه و تکراری را بقلب و صورت نامأنوس و زشتی عرضه داشت .

واگر واقعاً قصد از نو سرائی و ایجاد تحول در شعر تطبیق و همزمان ساختن ادبیات باتمدن و مظاهر عصر باشد خوشبختانه بسیاری از بزرگان ادب مانند ادیب الممالک و وحید دستگردی ، جلال الممالک ایرج و ملک الشعرا بهار و عارف قزوینی و پروین اعتصامی و دیگران قبلاً در این راه گام برداشته و بقدر توانائی در انجام این مقصود موفق شده‌اند و پیروی از سبک و روش آنان سزاوارتر از بی‌اعتنائی با اصول و مبادی سخن و تخریب بنیان کاخ ادب و صنعت منطق و مآلا روسیاهی در مقابل نسل‌های آینده میباشد